

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی - پژوهشی، سال هجدهم، شماره هفتم، مهر ۱۳۹۷، ۲۰۱-۲۱۷

نقد کتاب

Phenomenology and Mysticism^۱

یحیی صولتی*

چکیده

این جستار کتاب پدیدارشناسی و عرفان اثر آنتونی جی استاین‌باک (Anthony j.Steinbock) را نقد و بررسی می‌کند.

نویسنده در این کتاب سعی کرده است تا براساس روش پدیدارشناسانه و با کمک گرفتن از مفاهیمی هم‌چون «بدهت»، «تأویل پدیدارشناسی»، و «قصیدیت» تجارب دینی (religious experiences) و تجارب عرفانی (mystical experiences) را تبیین کند. دغدغه اصلی استاین‌باک بررسی تعامل و کنش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات است تا بر این اساس بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی و مسائل فلسفی هم‌چون «بدهت» (evidence)، «فردیت» (selfhood)، و «غیریت» (otherness) پیوند و ارتباط برقرار کند. این درحالی است که تذبذب دیدگاه فکری استاین‌باک، نداشتن قدرت تحلیل کافی، تناقض‌گویی، و ... موضع‌گیری وی را در این کتاب سست کرده است. علاوه‌براین، کتاب دارای اشکالات محتوایی و نگارشی است و این عدم انسجام نقطه ضعف جدی تلقی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: بدهت، پدیدارشناسی، تجربه دینی، استاین‌باک، تجربه عرفانی، امور بدیهی.

۱. مقدمه

پدیدارشناسی عنوان دانشی است که سیر تاریخی و فرازونشیب‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته است. در اوایل قرن نوزدهم «پدیدارشناسی را نخستین‌بار یوهانس هانریش لامبرت

* استادیار مدعو، دانشگاه آزاد اسلامی کرج (دکترای فلسفه تطبیقی)، solati_yahya@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۱

به کار برد» (خسروپناه ۱۳۸۵: ۷۷)، اما این دانش سابقه طولانی‌تری دارد، به گونه‌ای که قدمت تاریخی آن به زمان افلاطون برمی‌گردد. باین حال، از تفکر افلاطون در دوران قدیم گرفته تا تفکر هیوم، کانت، هگل، و دیگران در دوران جدید، پدیدارشناسی سرنوشت مختلفی پیدا کرده است و در شاخه‌های مختلفی علمی هم‌چون دین، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق، و ... به کار رفته است. برای نمونه، «پدیدارشناسی از آن حیث که در حوزه دین به کار می‌رود با دوره یافت روبه‌رو است: کلاسیک و هرمنوتیک» (خاتمی ۱۳۸۲: ۶۵).

نکته مهمی که در این جا باید متذکر شویم این است که دانش پدیدارشناسی، از همان ابتدا تا اواخر قرن نوزدهم، خاستگاه فلسفی دارد؛ اما از اواخر قرن نوزدهم به بعد است که این دانش وارد عرصه دانش‌های دیگری هم‌چون دین، سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی، و ... می‌شود.

به موازات بسط و گسترش فلسفه هوسرل و توسعه و تعدیل مفهوم پدیدارشناسی از سوی متفکران بعدی (به‌ویژه مارتین هایدگر، ژان پل سارتر، و موریس مرلوپونتی) دل‌مشغولی‌های پدیدارشناسی به ورای بنیادهای منطق، علم، و معرفت گسترش یافت و معنای تجربه انسان و اهمیت آن برای واقعیت اجتماعی را نیز در بر گرفت. اگزیستانسیالیسم و مکتب‌های بعدی (ساختارگرایی و پساساختارگرایی) پدیدارشناسی را از حوزه ریاضیات و علوم به حوزه تحلیل‌های اجتماعی کشاندند (امیری ۱۳۸۸: ۹).

باین‌وصف، آنچه پدیدارشناسی را به‌عنوان یک مکتب معرفی کرده و به آن ساختار فلسفی خاصی بخشیده است مساعی ارزش‌مند هوسرل بوده است که این دانش را وارد عرصه جدیدی کرده است. هدف هوسرل از دانش پدیدارشناسی «تبدیل آن به علمی به‌راستی خودمختار که به لطف بداهت‌های نهایی برخاسته از خود سوژه تحقق یافته باشد» (هوسرل ۱۳۸۱: ۳۷).

بر این اساس، پدیدارشناسی «درحقیقت نوعی علم به ذات است، زیرا اگر قرار است همه چیز بر بداهت یقینی و امور ضروری استوار باشد تنها بر ذوات و حیثیت ماهوی اشیا اعتماد باید کرد» (ریخته‌گران ۱۳۸۰: ۱۹۶).

باتوجه‌به این امر، مهم‌ترین مسئله پدیدارشناسانه‌ای که در این جستار بررسی می‌شود مسئله «بداهت» است که از شاخصه‌های اصلی معرفت‌شناسی و از پارامترهای وزین در ارزیابی وثاقت و اتقان دیدگاه‌ها به‌شمار می‌رود.

بدین ترتیب، «بداهت» از یک سو تداعی‌گر رویکرد مبنایگرایی است تا باورهای پایه را از حیث «صدق» و «توجیه» اثبات کند و از سوی دیگر، بیان‌گر توصیف پدیداری «امور

بدیهی» است تا مواضع معرفت‌شناسی آن‌ها را از حیث «وضوح» و «صراحت» تثبیت کند. بنابراین، بداهت اهمیت زیادی در دانش پدیدارشناسی دارد و نقش عمده‌ای را در این دانش ایفا می‌کند، به گونه‌ای که هوسرل نیز «در کتاب *منطق صوری و استعلایی* اهمیت اصل بداهت را برای پدیدارشناسی آشکارا شرح می‌دهد» (هلد ۱۳۹۰: ۹).

اینک، استاین‌باک نیز به مسئله «بداهت» توجه خاصی نشان می‌دهد و تقریباً آن را در مرکز و کانون پدیدارشناسی خود قرار می‌دهد. بدین ترتیب، وی به‌عنوان یک پدیدارشناس مشهور در صدد برآمده است تا، ضمن واری تجارب دینی و عرفانی و نشان‌دادن تمایز و تحدید این تجارب، ارتباط آن‌ها را با مسائل فلسفی آشکار کند و از این حیث، به تحلیل و تبیین پدیدارشناسانه این امور دست زند.

ضرورت ورود به مبحث پدیدارشناسی و دلیل پرداختن به آن در این پژوهش، از یک طرف، به حوزه علائق و تخصص استاین‌باک برمی‌گردد که مدعی قلم‌فرسایی در آن شده است و از طرف دیگر، به تجانس مبحث «بداهت» با مسائل اساسی پدیدارشناسی مربوط می‌شود که ناگزیر ما را به سمت و سوی این موضوع رهنمون ساخته است. بر این اساس، جستار حاضر می‌کوشد تا ضمن مطالعه دقیق کتاب *پدیدارشناسی و عرفان* نقاط قوت و ضعف این کتاب را تحلیل و بررسی کند.

۲. معرفی کلی اثر

این اثر در قالب کتاب چاپ شده است و از آثار مهم آنتونی جی استاین‌باک به‌شمار می‌رود که عهده‌دار تبیین و بررسی ارتباط بین «پدیدارشناسی و عرفان» شده است.

استاین‌باک (استاد فلسفه در دانشگاه ایلی‌نویز جنوبی (Southern Illinois)، از شهر کاربن‌دیل (Carbondale)، واقع در ایالت پنسلوانیای آمریکا (city in Pennsylvania of U.S.A)) است. وی از اساتید معاصر فلسفه محسوب می‌شود. تخصص اصلی استاین‌باک در حوزه پدیدارشناسی است، چنان‌که در سال ۲۰۰۹، موفق به دریافت جایزه پدیدارشناسی ادوارد گودوین بلرد (Edward Godwin Ballard) شده است.

همان‌طور که از عنوان کتاب *پدیدارشناسی و عرفان* پیداست، دغدغه اصلی مؤلف کتاب حول این دو مسئله (یعنی پدیدارشناسی و عرفان) متمرکز شده است.

این اثر از یک مقدمه، هشت فصل، یک گزارش پایانی، واژه‌نامه (اعلام)، و هم‌چنین کتاب‌نامه تشکیل شده است.

عناوین فصل‌های کتاب عبارت‌اند از:

فصل اول: «قلمروی تجربه دینی و عرفانی» (The Religious and Mystical Shape of Experience)؛

فصل دوم: «سنت ترسا از اوپله و عرفان عابد (عبادی)» (St. Teresa of Avila and Mysticism of Prayer)؛

فصل سوم: «ریای داوبر و عرفان اکستازی (برون‌شد)» (Rabbi Dov Bear and Mysticism of Extasy)؛

فصل چهارم: «روزبهان باقلی و عرفان نامستور» (Ruzbihan Baqli and Mysticism of Unveiling)؛

فصل پنجم: «امور بدیهی در تجربه دینی» (Matters of Evidence in Religious)؛

فصل ششم: «تجلی و استرداد» (Epiphany and Withdrawal)؛

فصل هفتم: «فردگرایی» (on Individualism)؛

فصل هشتم: «بت‌پرست» (Idolatry).

این اثر در ۳۱۰ صفحه تنظیم شده است و در بین آثار نویسنده در درجه اول از اهمیت قرار دارد.

۳. نقد و تحلیل خاستگاه اثر

این اثر دارای خاستگاه فلسفه قاره‌ای است که در ذیل دانش پدیدارشناسی و فلسفه دین قرار می‌گیرد. از آن‌جا که تخصص اصلی نویسنده در حوزه دانش پدیدارشناسی است، از این حیث، موضع‌گیری نویسنده باید از همان ابتدا آشکار و مشخص شود.

با این وصف، در این اثر موضع‌گیری خاص نویسنده دیده نمی‌شود که هر چند در جای خود ممکن است نقطه قوت و امتیاز محسوب شود، اما از نگاه کلی می‌تواند نقطه ضعف به‌شمار رود.

به‌هر حال، آنچه را که از این اثر انتظار می‌رود پیش‌درآمدی کافی بر دانش پدیدارشناسی و اشاره به سیر تاریخی این دانش، مراحل تاریخی شکل‌گیری و تکون آن، و همچنین اشاره به فرازونشیب‌هایی است که در دوران جدید (فلسفه جدید بعد از دکارت تا دوران معاصر) طی کرده است؛ این درحالی است که در این اثر اشاره لازم و مقتضی به این مسئله نشده است که این امر نقطه ضعف دیگری در باب کتاب حاضر به‌شمار می‌رود.

علاوه بر این، عنوان کتاب بر دو موضوع کلی تأکید کرده است، در حالی که در محتوا چندان به این مسئله توجه کافی نشده است و از این حیث، بین عنوان کتاب با فهرست مطالب انسجام و نظم منطقی خاصی دیده نمی‌شود.

پیشانی فکری و تذبذب نویسنده و نوسان فکری وی در پرداختن از یک موضع‌گیری به موضع‌گیری دیگر دیدگاه او را با چالش جدی مواجه ساخته است. برای نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

استاین‌باک، با تأکید بر افتراق تجارب دینی از تجارب عرفانی، کوشیده است تا قلمرو هر یک از آنان را کاملاً مشخص کند؛ اما در عمل، آنچه می‌بینیم برخلاف سعی و اهداف نویسنده است (زیرا آنچه از دیدگاه استاین‌باک استنباط می‌شود این است که وی، با وجود تلاش در تفکیک بین این تجارب و تأکید بر تجارب عرفانی، عملاً تجارب عرفانی را در ذیل تجارب دینی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، عملکرد استاین‌باک در مورد این تجارب به گونه‌ای است که ناخواسته تجارب عرفانی را در ذیل تجارب دینی قرار می‌دهد).

علاوه بر این، استاین‌باک سعی می‌کند تا با زدن بر چسب «وهمی‌بودن» یا «غیرقابل‌اعتمادبودن» بر تجارب دینی^۲ دیواری محکم بین این دو نوع از تجارب را بنا نهد؛ اما در واقع، دیوار ساختگی استاین‌باک با کوچک‌ترین تلنگری تخریب می‌شود، چراکه وی در این زمینه ملاک روشنی برای این گونه از تمایزات ارائه نمی‌دهد.

بنابراین، آنچه را که استاین‌باک به عنوان تجارب عرفانی معرفی می‌کند می‌توان در ذیل تجارب دینی قرار داد.

هدف اصلی استاین‌باک در باب مذهب (تجارب دینی) این است که با تمرکز بر مفاهیم «تجلی» (epiphany) و «تعیین دادگی بی‌واسطه» (vertical givenness) به ابعاد عمیق‌تری از تجربه دینی دست یابیم.^۳ از این حیث، وی در ذیل تجربه دینی غالباً بر مفهوم «تجلی» تمرکز می‌یابد و آن را به عنوان «تعیین یافتگی بی‌واسطه» در تمام ابعاد تجربه دینی جاری و ساری می‌داند.^۴

می‌توان اذعان کرد که چنین برابری ناشی از دغدغه اصلی استاین‌باک است که در آن نگرانی خود را در مورد بررسی تعامل و کُشش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات نشان داده است، نگرانی‌ای که معطوف به ارتباط بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی و مسائل فلسفی هم‌چون «بدهت»، «فردیت»، و «غیریت» است.

۴. علت انتخاب اثر

دلیل پژوهش‌گر در انتخاب این اثر به علاقه و حوزه تخصص آن درباب پدیدارشناسی برمی‌گردد و او از این حیث علاقه‌مند به نقد این کتاب بوده و آن را تحلیل و بررسی کرده است. همچنین، عرفان و نحوه ارتباط آن با دانش پدیدارشناسی مسئله دیگری است که کنج‌کاوی پژوهش‌گر را در این زمینه برانگیخته است. علاوه بر این، یکی دیگر از حوزه‌های مورد علاقه نگارنده فلسفه دین است که بر این اساس با مشاهده عنوان کتاب بی‌درنگ به انتخاب این اثر مبادرت کرده است.

۵. نقد شکلی اثر از جهت مؤلفه‌های چهارده‌گانه جامعیت صوری

پیش‌گفتار، بیان هدف اصلی اثر، مقدمه، فهرست مطالب، جدول و تصویر و نمودار و نقشه، اهداف درس، خلاصه فصول، جمع‌بندی (خلاصه کلی کتاب)، نتیجه‌گیری و پیش‌نهادها، تمرین و آزمون‌ها (پرسش‌ها)، معرفی منابع برای مطالعه در هر فصل، پیش‌نهاد پژوهش در هر فصل، انواع نمایه، و کتاب‌شناسی بدین ترتیب نقد و بررسی می‌شود:

کتاب دارای پیش‌گفتار و مقدمه کلی، بیان هدف اثر، فهرست مطالب، جمع‌بندی، کتاب‌نامه (منابع)، فهرست اعلام (نمایه)، و واژه‌نامه است؛ اما باین‌وصف، کتاب حاضر فاقد جدول، نمودار، نقشه (که البته ضرورتی هم ندارد)، معرفی منابع پیش‌نهادی، خلاصه فصل، و پرسش است.

۶. نقد و تحلیل کیفیت چاپی و فنی اثر

کتاب از حیث حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، طرح روی جلد، قطع کتاب (وزیری) مناسب است. از جهت اغلاط چاپی نیز، موارد اندکی به چشم می‌خورد، مانند: اغلاط چاپی در صفحه ۸۹، که در واژه «Ramadan» (ماه رمضان)، به جای کلمه «Z»، از کلمه «d» استفاده شده است (البته شاید در زبان انگلیسی نیز تاکنون این واژه را به اشتباه به صورت «Ramadan» می‌خوانند)؛ یا بعضی از واژگان و اصطلاحاتی که به شکل نامأنوسی ترکیب شده‌اند، مانند واژگان ترکیبی «multifaceted» در صفحه ۱۱۷؛ «modalization» در صفحه ۱۱۹؛ «good-in-itself-for-me» در صفحه ۱۹۳؛ واژه‌های «thisness» و «umwelt» در صفحه ۱۷۹؛ اصطلاح ترکیبی «origin-originating» در صفحه ۲۳۶؛ یا واژه ترکیبی «De-Limitation» در صفحه ۲۴۱ و همچنین واژه ترکیبی «despiritualization» در صفحه ۲۴۱.

۷. نقد و تحلیل نحوه رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش

متن کتاب از جهت قواعد نگارش و ویرایش مناسب است؛ با این حال، در بعضی از موارد نکات ویرایشی و نگارشی رعایت نشده است؛ مانند کاربرد نامطلوب خط فاصله در صفحات ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۹، و ... که در آن فاصله بین کلمات رعایت نشده و خط فاصله از کلمه جدا نشده است.

۸. نقد و تحلیل میزان روان و رسابودن اثر

در مورد نقد و تحلیل میزان روان بودن یا نحوه رسابودن متن کتاب باید اذعان کرد که متن کتاب تا حدودی رسا و گویاست. از این جهت، قلم نویسنده در بیان مسائل مطرح شده کتاب سلیس و روان است و به خوبی توانسته است مطالب را به مخاطب منتقل کند.

۹. نقد محتوایی اثر از جهت نقد درون ساختاری

کتاب، در پاره‌ای از موارد، فاقد نظم درون ساختاری است، چراکه نه تنها برخی از مطالب آن با عنوان کتاب بی ارتباط است، بلکه بین این فصل‌ها نیز ارتباط و انسجام منطقی خاصی دیده نمی‌شود؛ برای نمونه، می‌توان از تجربه انسانی در قسمت مقدمه نام برد که بدون هیچ‌گونه ارتباط و انسجام محتوایی لازم به تجربه دینی و تجربه عرفانی در فصل دوم رسیده است؛ یا هم‌چنین می‌توان از مبحث «امور بدیهی» در ذیل تجربه دینی در (فصل پنجم) نام برد که بدون هیچ‌گونه استلزام منطقی خاصی به مبحث «تجلی» در (فصل ششم) رسیده است. این موارد از مواردی است که از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار نیست.

از جهت انسجام کلی نیز می‌توان گفت که محتوای این کتاب اعم از عنوان است و از این حیث، پراکندگی مطالب آن دقیقاً نمی‌تواند عنوان کتاب را پوشش دهد؛ بر این اساس، در برخی از فصل‌ها، بین محتوا و عنوان کتاب ناهماهنگی و عدم انسجام دیده می‌شود. علاوه بر این، تذبذب دیدگاه مؤلف در باب تجارب دینی و تجارب عرفانی مسئله دیگری است که مزید بر دیگر مشکلات شده است.

در این جا، برای آشکار ساختن این مشکلات، به پاره‌ای از موارد مذکور در متن کتاب

اشاره می‌شود:

- در این اثر، چه در قسمت فهرست، چه در ذیل عناوین فصل‌ها (چنان‌که در فصل چهارم دیده می‌شود)، و چه در قسمت عناوین درون‌متنی (مانند آن‌چه در صفحه ۷۰ دیده می‌شود)، و حتی در ذیل گزینش پاره‌ای از کلمات موجود در متن، از واژه‌های غیرانگلیسی استفاده شده است. این امر نقطه‌ضعفی در این کتاب محسوب می‌شود، چراکه در صورت لزوم استفاده از این اصطلاحات و واژه‌ها در قسمت عناوین یا درون متن باید به صورت پاورقی به آن‌ها اشاره شود (اما چنین کاری در کتاب حاضر صورت نگرفته است؛ چنان‌که می‌توان به صفحات ۷۶، ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۴۱، و ... اشاره کرد).
- علاوه‌براین، در پاره‌ای از صفحات (مانند صفحه ۹۰)، معادل یا ترجمه اصطلاح خاص یا واژه خاص، به جای این‌که به صورت پاورقی نوشته شود، در جلوی خود آن اصطلاح یا خود آن واژه (در داخل متن کتاب) آورده شده است که این امر سبب خستگی و دل‌زدگی مخاطب می‌شود و از لحاظ نگارشی نیز صحیح نخواهد بود؛
- از شیوه پاورقی (پانویس) در این کتاب استفاده نشده است، بلکه موارد توضیحی صرفاً به صورت پی‌نوشت در پایان کتاب ذکر شده است که این امر تا حدودی دست‌رسی مخاطب به فهم مطلب را با مشکل مواجه می‌کند؛
- در پاره‌ای از موارد، منبع در درون متن ارجاع داده شده است، اما در پایان کتاب ارجاع کتاب‌شناسی ندارد (مانند ص ۱۱۸ و ۱۱۹)؛
- در پاره‌ای از موارد ارجاع درون‌متنی فاقد شیوه معمول ارجاع‌دهی است، چنان‌که در صفحه ۱۸، سال ذکر نشده است یا در صفحات ۹۰ و ۱، اصلاً نویسنده، سال چاپ، و شماره صفحه مشخص نیست؛
- در پاره‌ای از موارد، به جای شیوه معمول ارجاع‌دهی درون‌متنی، مشخصات کتاب‌شناسی نیز در ذیل ارجاع ذکر شده است (برای مثال می‌توان در صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ مشاهده کرد)؛
- در پاره‌ای از موارد، ارجاع مطالب فاقد منبع اصلی (دست‌اول و یا منابع مرتبط) است؛ چنان‌که در صفحه ۹۰ به مفهوم «خداوند» از دیدگاه اسلام اشاره شده است، اما در این صفحه هیچ‌گونه ارجاعی به متون «دینی» دست‌اول مسلمانان در آن دیده نمی‌شود؛

- در مواردی از کتاب واقعیات یا تحریف شده است و یا بدان توجه نشده است؛ چنان‌که برای نمونه در صفحه ۱ هدف بعثت پیامبر اسلام (ص) را «آموزش زبان» مربوط به قومش عنوان کرده است که این امر با رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) منافات دارد (بنابراین در این جا نه تنها به تحریف واقعیات دست زده است، بلکه واقعیت تاریخی را نیز مورد اجحاف و انکار قرار داده است).

۱۰. نقد منابع اثر

در این کتاب از منابع جدید و متنوع برای تبیین موضوعات استفاده شده است؛ با این حال، در باب تجربه دینی و هم‌چنین تجارب عرفانی به قدر لازم از منابع جدید و مهم استفاده نشده است.

منابع کتاب در پایان کتاب ذکر شده است و تنوع و کمیت آن‌ها مناسب است؛ با این وصف، به جز منابعی از فلاسفه اگزیستانسیالیسم (مانند هایدگر و نیچه) و منابعی از فلاسفه حیات (مانند برگسون) و منابع دیگری هم‌چون ماکس شلر و ...، از منابع درجه اول استفاده نشده است.

علاوه بر این، از جهت شیوه ارجاع‌دهی نیز، در بعضی از موارد مانند صفحه ۱۱۸، ارجاعاتی درون متن دیده می‌شود که فاقد مأخذ و منبع در پایان کتاب است.

مطلب دیگر این‌که در کتاب حاضر از آثار کسانی هم‌چون افلاطون، هیوم، کانت، ادموند هوسرل، و ... (در زمینه پدیدارشناسی)، آثار مایستر اکهارت (در زمینه عرفان)، آثار افلوپین، سنت آگوستین، پلانینگا، و ... (در باره تجربه دینی) استفاده نشده است. در باب دین اسلام نیز، بدون مراجعه به منابع اصلی این دین (اعم از قرآن، نهج‌البلاغه، احادیث، روایات، و یا تفاسیر مربوط به دین اسلام)، صرفاً به آثار مستشرقان اکتفا کرده است و در بین متفکران مسلمان نیز صرفاً به آثار دکتر سیدحسین نصر مراجعه کرده است که این‌گونه منابع اولاً محدودند و ثانیاً جزء منابع دست‌دوم و هم‌چنین دست‌سوم‌اند و ثالثاً به‌درستی نمی‌توانند ابعاد مختلف اسلام را معرفی کنند.

در مورد ارجاعات درون‌متنی (بدون ذکر مأخذ در پایان کتاب) باید بگوییم که چنین ارجاعاتی در این کتاب زیاد به چشم نمی‌خورد؛ اما در مواردی هم‌چون صفحه ۱۱۸ ارجاعات درون‌متنی دیده می‌شود که منبع این‌گونه از ارجاعات در قسمت منابع پایان کتاب نیامده است، بلکه صرفاً منبع آن به صورت پی‌نوشت در صفحات آخر کتاب ذکر شده است.

- علاوه‌براین، باید به نکات دیگری دربارهٔ این مباحث اشاره کنیم:
- از شیوهٔ پاورقی (پانویس) در این کتاب استفاده نشده است، بلکه موارد توضیحی صرفاً به صورت پی‌نوشت در پایان کتاب ذکر شده است که این امر دست‌رسی مخاطب به فهم مطلب را تا حدودی با مشکل مواجه می‌سازد؛
 - در پاره‌ای از موارد، منبع در درون متن ارجاع داده شده است؛ اما در پایان کتاب ارجاع کتاب‌شناسی ندارد (مانند ص ۱۱۸ و ۱۱۹)؛
 - در پاره‌ای از موارد، ارجاع درون‌متنی فاقد شیوهٔ معمول ارجاع دهی است (چنان‌که در صفحهٔ ۱۱۸ سال ذکر نشده است یا در صفحات ۹۰ و ۹۱ عناوینی هم‌چون نویسنده، سال چاپ، و شمارهٔ صفحه مشخص نیست)؛
 - در پاره‌ای از موارد، به جای شیوهٔ معمول ارجاع‌دهی درون‌متنی، مشخصات کتاب‌شناسی نیز در ذیل ارجاع ذکر شده است (برای نمونه در صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹)؛
 - در ارجاعات درون‌متنی، در پاره‌ای از موارد به یک اثر به کرات ارجاع داده شده است که این امر شیوهٔ پسندیده و مناسبی نیست. علاوه‌براین، در مواردی هم که نیازمند ارجاع بوده است استناد نشده است. باین‌وصف، در مواردی هم‌چون صفحهٔ ۲۳۶، در ذیل ارجاع شمارهٔ ۶۴، به مطلبی استناد شده است که در آن «وحدت‌گرایی» را با «بت‌پرستی» یکی گرفته است که این امر مطلبی متناقض‌نماست.
- از جهت امانت‌داری باید گفت که در این کتاب موازین مربوطه رعایت شده است.

۱۱. نقد وضعیت تحلیل و بررسی اثر

از جهت تحلیل و بررسی اثر، باید گفت که در این کتاب نه تنها محتوای کتاب، بلکه آرای اندیشمندان مختلف نیز تحلیل و بررسی شده و در پاره‌ای از موارد نیز کار تطبیقی بر روی اقوال آنان صورت گرفته است که این ویژگی نقطهٔ قوت و امتیازی ارزنده برای اثر حاضر محسوب می‌شود.

علاوه‌براین، نویسنده در پاره‌ای از موارد مانند مبحث تجارب پدیداری، قدرت تجزیه و تحلیل، انتقال مطلب، و ... توان‌مندی خود را نشان داده است؛ اما نویسنده در باب منابع دینی و هم‌چنین در مورد منابع معرفت‌شناسی ضعیف عمل کرده و حتی در حیطهٔ تخصص شخصی خود نیز (یعنی در حوزهٔ پدیدارشناسی) از امکانات و لوازم دیدگاه خود به قدر

کافی استفاده نکرده است. به همین جهت با ورود در این مباحث به راحتی می‌توان به خامی و ناپختگی اندیشه استاین‌باک در حوزه پدیدارشناسی پی برد.

با این وصف، نقطه ضعف کتاب مربوط به تذبذب و بی‌ثباتی دیدگاه نویسنده است که در پاره‌ای از موارد (مانند تجارب دینی و عرفانی) ناپایداری خود را آشکار ساخته است، به گونه‌ای که این ناپایداری و بی‌ثباتی در گفتار آرای وی را به صورت متناقض نشان داده است؛ چنان‌که استاین‌باک تجربه دینی را صرفاً محدود به تجربه‌ای راست‌کیش نمی‌داند، بلکه تجربه‌ای می‌داند که طیف گسترده‌ای از تجارب عرفانی و دیگر تجاربی را که از لحاظ کیفی مختلف‌اند نیز پوشش می‌دهد.^۵

به عبارت دیگر، هرچند استاین‌باک بر افتراق تجارب دینی از تجارب عرفانی می‌کوشد، اما در عمل آنچه می‌بینیم چیزی جز تجارب دینی (یا حداقل تجاربی که می‌توانند در حوزه دین بررسی شوند) نخواهد بود.

بنابراین، آنچه را که استاین‌باک تجارب عرفانی معرفی می‌کند می‌توان در ذیل تجارب دینی جای داد.

۱۲. نقد و تحلیل میزان نوآوری و روزآمدی اثر

کتاب حاضر تا حدودی مشتمل بر نظریات جدید و به‌روز است و در مورد مباحثی هم‌چون تجارب دینی و ظهور واقعیات و ... متضمن درجه‌ای از خلاقیت و نوآوری است. به همین جهت، استاین‌باک، با ارائه این امور، سعی کرده است به نیازهای معرفت‌شناسی جدید دینی و عرفانی پاسخ دهد.

۱۳. نقد و تحلیل میزان هماهنگی‌های محتوای علمی و پژوهشی اثر با اصول،

مبانی، و پیش‌فرض‌های آن

از جهت هماهنگی محتوای علمی و پژوهشی، کتاب حاضر با اصول و پیش‌فرض‌های خود منطبق است و در این زمینه نویسنده سعی کرده است به اهداف کتاب (که همان بررسی تعامل و کنش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات است) جامه عمل بپوشاند تا بر این اساس بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی با مسائل فلسفی هم‌چون «بدهت»، «فردیت»، و «غیریت» پیوند و ارتباط برقرار کند. این در حالی است که در پدیدارشناسی هوسرل التزام

هستی‌شناسانه این امور کاملاً مشهود است، به این معنا که پدیدارشناسی در اندیشه هوسرل به‌عنوان روش خاصی در هستی‌شناسی و تبیین آن به‌کار می‌رود؛ یعنی «یک نوع شناخت‌شناسی برای رسیدن به هستی‌شناسی» (دارتیک ۱۳۷۳: ۶). اما در پدیدارشناسی استاین‌باک نه تنها چنین التزامی مشهود نیست، بلکه در این پدیدارشناسی سعی می‌شود تا پدیدارشناسی را بیش‌تر از زوایای مختلف دینی تبیین و بررسی کند. باین‌حال، می‌توان از این خبط استاین‌باک چشم پوشید و با معرفی وی به‌عنوان پدیدارشناس دینی مواضع او را از جهت پدیدارشناسی دین بررسی کرد؛ اما اشکال اساسی این‌جا مطرح می‌شود که استاین‌باک در این زمینه نیز، به‌عنوان پدیدارشناس دینی، به‌خوبی عمل نمی‌کند و صرفاً دین را به‌عنوان دستاویزی برای توجیه مفاهیم پدیداری و تجارب التفاتی و به‌ظاهر دینی خود به‌کار می‌برد.

صرف‌نظر از مبحثی که مختص دین اسلام است (که نیاز به نقد و بررسی بیش‌تری دارد)، سایر مباحث مطرح‌شده در کتاب با ارزش‌های اسلامی در تضاد نیستند.

۱۴. نقد و تحلیل میزان انطباق و جامعیت اثر

در این کتاب محتوا اعم از عنوان است و پراکندگی مطالب آن دقیقاً نمی‌تواند درذیل عنوان کتاب قرار بگیرد. به همین جهت عنوان کتاب از جهت نظم و ترتیب منطقی دربرگیرنده تمامی مباحث نیست و از این حیث نمی‌تواند همه مطالب را پوشش دهد؛ بر این اساس، در برخی از فصل‌ها بین محتوا و عنوان کتاب ناهماهنگی و عدم انسجام دیده می‌شود.

به‌دلیل عدم انسجام بین عنوان و محتوا، می‌توان به‌صراحت اذعان کرد که کتاب از جامعیت و سازگاری لازم برخوردار نیست. باین‌حال، برخی از فصل‌ها (هم‌چون فصل اول و فصل پنجم)، از حیث آموزشی و پژوهشی، قابلیت ارائه‌شدن را دارند و از این حیث دانشجویان می‌توانند به‌عنوان واحدهای فرعی و دروس کمکی از آن‌ها استفاده کنند. به‌جز فصل‌های اول و پنجم، باقی مباحث مطابق آخرین سرفصل‌های ارائه‌شده از سوی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری نیستند (البته این فصل‌ها هم به‌تقریر و نقد و بررسی بیش‌تری نیاز دارند).

باین‌حال، به‌دلیل ساختار نامنسجم این کتاب، صرفاً برخی از فصل‌ها (هم‌چون فصل اول و فصل پنجم)، از حیث آموزشی و پژوهشی، قابلیت ارائه‌شدن را دارند؛ البته این فصل‌ها هم می‌توانند به‌صورت واحدهای فرعی و کمکی در سرفصل‌های آموزشی قرار بگیرند.

۱۵. نقد «چگونگی بهره‌گیری» از ابزارهای لازم علمی برای تفهیم موضوع و مسائل اثر از جهت نحوه و کیفیت استفاده و نوع به‌کارگیری

این کتاب دارای مقدمه، فهرست مطالب، اصطلاحات عبری (یهودی)، فهرست اعلام، و جمع‌بندی نهایی (در آخر کتاب) است؛ هم‌چنین، در صفحه ۷۵ از نمودار استفاده شده است. باین‌وصف، کتاب فاقد جدول، تصویر، تمرین، نقشه، و ... است.

در نقد و بررسی این موارد باید بگوییم که مقدمه و جمع‌بندی کتاب گویا و مبسوط است؛ اصطلاحات عبری (یهودی) کامل است؛ اما این کتاب به واژه‌نامه اسلامی و مسیحی هم نیاز دارد که در این قسمت باید به‌صورت واژه‌نامه جداگانه ذکر شود.

۱۶. نقد و تحلیل میزان دقت در کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی‌ها از جهت روان و رسابودن نزد مخاطبان تخصصی

در این کتاب، معادل‌سازی و استفاده از برخی اصطلاحات نامتداول است؛ مانند: واژه‌های «givenness» و «vertical» که این اصطلاحات مبهم و نامتداول‌اند، یا استفاده از اصطلاحات ترکیبی مانند «De-Limitation»، «good-in-itself-for-me» و «origin-originating» که کاربرد این گونه اصطلاحات برای مخاطب نامفهوم و گنگ است. علاوه‌براین از واژه‌های غیرانگلیسی استفاده شده است، بدون این‌که این واژه‌ها در پاورقی ذکر شود و یا این‌که معادل آن‌ها در پاورقی مطرح شود، مانند واژه «tezedaka» در صفحه ۲۴۱.

۱۷. نقد و تحلیل رویکرد کلی

صرف‌نظر از مباحثی که مختص دین اسلام است (که نیاز به نقد و بررسی بیش‌تری دارد)، سایر مباحث مطرح‌شده در کتاب با ارزش‌های اسلامی در تضاد نیستند. بر این مبنای می‌توان درباره بعضی از مباحث این اثر (که قبلاً ذکر کردیم) به‌عنوان متون فرعی پژوهش کرد و حتی به‌عنوان سرفصل‌های آموزشی نیز از آن‌ها استفاده کرد.

این اثر می‌تواند درباره مباحث مربوط به فلسفه دین، فلسفه عرفان، و معرفت‌شناسی مفید واقع شود؛ باین‌حال، اهمیت آن به‌صورت فرعی و غیرمستقیم خواهد بود.

۱۸. نقد و تحلیل نحوه کاربرد اثر در برنامه‌های آموزشی از جهت پیش‌نهاد آن برای استفاده در مقاطع آموزشی و رشته‌های درسی مختلف

این اثر می‌تواند به‌عنوان دروس فرعی آموزشی در عرصه‌های مختلف آموزشی هم‌چون معرفت‌شناسی، عرفان، فلسفه دین، و ... به‌کار برده شود.

این دروس را می‌توان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری ارائه داد، بدین ترتیب که درس معرفت‌شناسی در مقطع دکتری و دروس فلسفه دین، پدیدارشناسی، و عرفان در مقطع کارشناسی ارشد قابلیت ارائه‌شدن را دارند.

۱۹. نقد و تحلیل جایگاه اثر

این کتاب بر مبنای روش پدیدارشناسی قرار دارد و براساس این روش می‌کوشد تا تجارب انسانی را توصیف و تبیین کند و از این ره‌گذر، افتراق و اشتراک بین تجارب دینی و تجارب عرفانی را آشکار سازد و آن‌ها را براساس روش پدیدارشناسی تحلیل و بررسی بیش‌تری کند.

نویسنده صرفاً خود را ملتزم به ظواهر امر ساخته است، درحالی‌که از اصول حاکم بر پدیدارشناسی پیروی نکرده است، چنان‌که از بین این اصول صرفاً به مسئله «بدهت» روی آورده است.

استاین‌باک درباره این مسئله نیز نه‌تنها لوازم پدیدارشناسی را به‌درستی به‌جا نمی‌آورد، بلکه ملزومات معرفت‌شناختی این مسئله را نیز تاحدودی نادیده می‌گیرد.

بی‌ثباتی دیدگاه وی درباره تجارب دینی و تجارب عرفانی به‌خوبی گویای این واقعیت است و ما را به چالش‌های معرفت‌شناسی این دیدگاه رهنمون می‌سازد. بدین ترتیب، استاین‌باک با این‌گونه تذبذب فکری و پریشانی خاطر وارد عرصه‌ای از تناقضات می‌شود.

چالش دیگری که دیدگاه استاین‌باک با آن مواجه است دیدگاه میناگرایی است؛ بدین معنا که وی از یک‌طرف، با انتقاد جدی از میناگرایی، آن را هم‌ردیف با بت‌پرستی می‌داند و از طرف دیگر، با پذیرش ناآگاهانه نظریه مطابقت، عملاً به دیدگاه میناگرایی روی می‌آورد (یعنی هرچند از پذیرش این کار ممانعت می‌ورزد، نتیجه کار وی او را به‌سوی پذیرش دیدگاه میناگرایی سوق می‌دهد).

تنها راه برون‌رفت از این تناقضات پای‌بندی و التزام به روش پدیدارشناسی و رعایت موازین معرفت‌شناسی مربوط به این روش خواهد بود.

۲۰. پیش‌نهادها

- نویسنده کتاب باید، علاوه بر پیروی از روش پدیدارشناسی، به اصول و مبانی این دیدگاه و الزامات مربوط به آن نیز پای‌بند باشد؛
- در این کتاب، باید از آثار کسانی هم چون افلاطون، هیوم، کانت، ادموند هوسرل، و ... (درزمینه پدیدارشناسی)، آثار مایستر اکهارت (درزمینه عرفان)، و آثار افلوپین، سنت آگوستین، پلانتینگا، و ... (درباره تجربه دینی) استفاده شود؛
- در این اثر، باید مرز بین حوزه تجارب دینی از حوزه تجارب عرفانی کاملاً مشخص و متمایز شود؛
- در این کتاب، به جای پی‌نوشت، غالباً باید از شیوه پانویس هم استفاده شود؛
- در این اثر، از منابع دست‌اول و منابع جدید بیش‌تر استفاده شود؛
- در این کتاب، از اصطلاحات و واژگان نامأنوس کم‌تر استفاده شود؛
- در این اثر، ارجاعات درون‌متنی به درستی انجام شود؛
- در این کتاب، در صورت ارجاعات درون‌متنی، حتماً منبع این ارجاع در قسمت کتاب‌نامه ذکر شود؛
- در این اثر، انسجام و سازگاری بین مباحث و فصل‌ها کاملاً رعایت شود؛
- عنوان این کتاب باید به گونه‌ای باشد که همه فصل‌ها و مباحث را از جهت منطقی پوشش دهد و انسجام و هماهنگی لازم بین این فصل‌ها و مباحث را فراهم سازد.

۲۱. نتیجه‌گیری

آنتونی جی استاین‌باک، بیش‌تر از آن‌که دغدغه مسائل علم‌المعرفتی (معرفت‌شناسی) را داشته باشد، علاقه‌مند و دل‌مشغول به مباحث پدیدارشناسانه بوده است، به گونه‌ای که این ویژگی سبب شده است تا از پرداختن به مباحث معرفت‌شناسانه دور بماند. این امر، در نگاه اول، طبیعی به نظر می‌رسید؛ چراکه وی، در مقام پدیدارشناس، در صدد بود تا به کمک این روش بتواند توصیف پدیدارشناسانه‌ای از تجارب دینی و هم‌چنین تجارب عرفانی ارائه دهد.

بر این اساس، استاین‌باک مفهوم «بدهت» را نه از دیدگاه معرفت‌شناختی، بلکه از زاویه پدیدارشناسی تبیین و بررسی می‌کند. در این جا نیز وی به توصیف ابعاد پدیداری این

مفهوم ملتزم نمی‌شود، بلکه صرفاً می‌خواهد بدیهی‌بودن تجارب دینی یا بداهت خاص تجارب عرفانی را آشکار کند.

علاوه بر این، در حوزه تجارب عرفانی نیز نه تنها از حدود مواضع پدیدارشناسی عدول می‌کند، بلکه خود را از هرگونه پیش‌فرض دینی یا جهت‌گیری فلسفی مبرا می‌سازد. استاین‌باک در تأکید بر استقلال داشتن تجارب عرفانی تا آن‌جا پیش می‌رود که گویی از طرف داران متعصب نظریه مطابقت است؛ با این حال، شدیداً از دیدگاه میناگرایی انتقاد می‌کند و آن را هم‌پایه بت‌پرستی می‌داند؛ به همین جهت در این‌جا نیز دچار تناقض‌گویی می‌شود. مسئله دیگری که به ابهام و پیچیدگی دیدگاه استاین‌باک می‌افزاید نگرش منفی وی درباره تجارب دینی است؛ وی در این زمینه تا آن‌جا پیش می‌رود که این تجارب را ناشی از توهم شخص دین‌دار می‌داند و بدین ترتیب، آن‌ها را اموری فریب‌آمیز و توهم‌برانگیز معرفی می‌کند.

بنابراین، گرچه می‌توان از استاین‌باک از جهت پرداختن به توصیف پدیداری تجارب دینی یا تجارب عرفانی تقدیر و قدردانی کرد؛ اما وی نه درمقام پدیدارشناس توانست تا این مفاهیم را از جهت اصول و موازین پدیدارشناسی توصیف و تبیین کند و نه درمقام دین‌پژوه و دین‌ورز موفق به انجام این کار شد.

بی‌توجهی استاین‌باک به مبانی معرفت‌شناسی و تذبذب فکری وی در باب تجارب دینی و تجارب عرفانی، عدم انسجام و هماهنگی لازم بین مطالب کتاب، و ... نقاط ضعفی‌اند که در ارزیابی از اثر استاین‌باک قابل ملاحظه و مشهود خواهند بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. پدیدارشناسی و عرفان.

۲. «استاین‌باک» اذعان می‌دارد که اگر «تجربه دینی» محدود به عرصه «حضور» باشد، آنچه فراتر از آن فرض شود به قلمرو «مطلق» مربوط می‌شود که امری غیرقابل اعتماد خواهد بود. به‌زعم وی، داشتن چنین تجاربی کاملاً خودفریبنده و توهم‌برانگیز است؛ چنان‌که برای نمونه می‌توان ویژگی «تعین‌دادگی» در عرصه تجربه «دینی» را مثال زد که امری کاملاً فریبنده و توهم‌برانگیز است. بنگرید به Steinbock 2007: 120.

3. See Steinbock 2007: 241.

4. See Steinbock 2007: 241.

5. See Steinbock 2007: 118-119.

کتاب‌نامه

- امیری، مصطفی (۱۳۸۸)، «زندگی و حیات علمی: سال‌شمار زندگی هوسرل»، کتاب ماه فلسفه، ش ۲۹.
- خاتمی، محمود (۱۳۸۲)، پدیدارشناسی دین، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- خسرویناه، عبدالحسین (۱۳۸۵)، «پدیدارشناسی ازدیدگاه هوسرل و منزلت آن دین در آن»، فصل‌نامه علوم انسانی، س ۱، ش ۲.
- دارتیک، آندره (۱۳۷۳)، پدیدارشناسی، ترجمه محمود نوالی، تهران: سمت.
- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۰)، «پدیدارشناسی چیست»، فصل‌نامه فلسفه، ش ۲ و ۳.
- هلد، کلاوس (۱۳۹۰)، «هایدگر و اصل پدیدارشناسی»، فصل‌نامه فلسفه، ش ۴۴.
- هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ج ۱، تهران: نشر نی.

Steinbock Anthony J. (2007), *Phenomenology and Mysticism (The Verticality of Religious)*, U.S.A: Indiana University press.